

عنوان مقاله: نظریه های جدید در مکتب تضاد

نویسنده: عبدالعلی لھسایی زاده

منبع: مجله جامعه شناسی دانشگاه آزاد آشتیان ۱۳۸۷ شماره ۱۰

صفحه ۹-۳۱

چکیده:



- هدف مقاله حاضر نشان دادن روندهای جدید در نظریه پردازی تضاد است. به همین منظور ابتدا ریشه های **نگرش تضاد گونه** در بین جامعه شناسان کلاسیک(مارکس، زیمل و وبر) تعریف شده است و سپس طبق فرایند بلوغ نظریه های تضاد، آراء جامعه شناسانی که نظریه های کلاسیک تضاد را منطبق با شرایط جدید جوامع بیان کرده اند، عرضه شده است. در ادامه مقاله رهیافت تحلیلی تضاد مورد عنایت قرار گرفته و سعی شده نشان داده شود که نظریه پردازان جدید به دنبال تبیین روابط متضاد در زندگی روزمره مردم می باشند.

- از آنجا که بسیاری از پدیده های کلان در جوامع متفاوتی به وجود می آیند، پیدایش نظریه های تاریخی - تطبیقی تضاد مدنظر قرار گرفته است. لذا در مقاله حاضر نحوه تحلیل آنها مورد توجه قرار گرفته است. نهایتاً مقاله به بررسی آن دسته از نظریه های تضاد پرداخته که مسائل خاص (برای نمونه رابطه نابرابری جنسیتی) اجتماعی را تجزیه و تحلیل می کنند و معتقدند که می توان جامعه شناسان تضاد را کاربردی نمود.

پیدایش نظریه های
تاریخی - تطبیقی تضاد

مفاهیم کلیدی:

- تضاد، نابرابری، نظریه، مکتب، قدرت، اقتدار، دیالکتیک، طبقه، انقلاب، نظام جهانی، سرمایه داری، نابرابری جنسیتی.



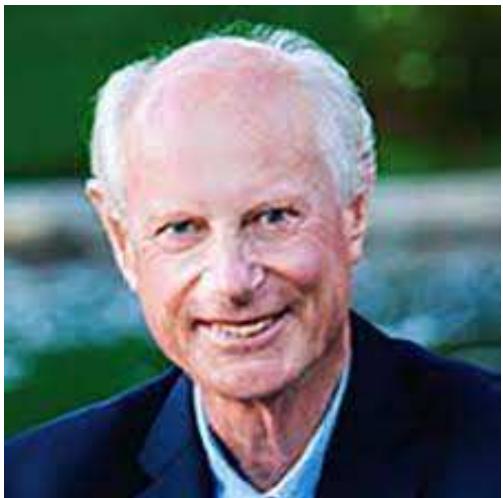
مقدمه

- از مسائل مهمی که در جامعه شناسی مطرح می باشد یکی این است که نظریه های جامعه شاختی دائم در حال تغییر و تحول هستند و هر روز نظریه ای جدید به وجود می آید. البته نظریه ها در قالب مکاتب جامعه شناختی پدید می آیند و می بایستی در همان قالب ها مورد بررسی قرار بگیرند. در همین راستا سوالی که مطرح می شود این است که چگونه این نظریه های جدید را باید پیگیری نمود و چگونه انها را مرتبط با مکتبی خاص بررسی کرد.



• از آنجا که هر مکتبی دارای معیارهای معینی استف لذا تلاش بر این خواهد بود که نظریه های جدید را با معیارهای مکتبی خاص تطبیق داده و در آن جا بدهیم. سوال هایی که در مقاله حاضر مطرح است این می باشد که در حال حاضر چه نظریه هایی در مکتب تضاد قرار می گیرند؟ به وجود آورند گان آنها کدامند؟ و بالاخره این که نکات اصلی و بحث های علمی آنها کدام است؟





- بررسی نظریه ها و ارتباط آنها با مکاتب معاصر جامعه شناختی یکی از کارهای علمی رایج در علوم اجتماعی است. جامعه شناسانی همچون جاناتان اچ ترنر (ترنر، ۱۹۹۸) سال ها است که به بررسی آراء و نظریه ها در جامعه شناسی معاصر پرداخته و ید طولانی در دسته بندی آنها در قالب مکاتب جامعه شناختی دارد.



درک لیدر

- دیگران همچون درک لیدر(۱۹۹۷) به بررسی مشاجرات اصلی و مسیرهای جدید در جامعه شناسی معاصر پرداخته شیره و عصاره نظریه های جدید را بدون توجه به ربط مکتبی عرضه می کند، افراد دیگری مانند انتونی الیوت و لری ری (۲۰۰۳) نظریه پردازان اجتماعی اصلی معاصر را به شکل انفرادی مورد بررسی قرار داده اند و برای هر جامعه شناس و متفکر اجتماعی معاصر ایده های اصلی را مطرح کرده اند.

- هدف اصلی مقاله حاضر نشان دادن روند پیدایش، بلوغ و استحکام نظریه های تشکیل دهنده «مکتب تضاد» است. اهداف فرعی مقاله بیان و ارتباط هر نظریه با جامعه شناس به وجود آورنده همان نظریه است. از دیگر اهداف فرعی مقاله دسته بندی نظریه ها و نظریه پردازان در زیر مجموعه های مکتب تضاد می باشد. ضمناً مقاله سعی می کند تا ترتیب زمانی در ظهور زیر مجموعه های نظری تضاد را رعایت نماید.

روند پیدایش، بلوغ و استحکام

مکتب چیست؟

- هنگامی که سخن از مکتب به میان می آید فنظام های فکری ساخته و پرداخته ای را در نظر می گیریم که بینان گذاران آنها در گذشته اند و یا عمری از آنها گذشته است، طرفداران و مخالفانی پیدا کرده اند، بحث هایی درباره راه و روش آنها در گرفته بالاخره به جایی رسیده، اتفاق نظر پدید آمده یا دست کم شکل و جهات اختلافات عقیده و سلیقه درباره آن ها مشخص گردیده است، چنان که دیگر می توان قبول کرد و شاهد آورد که این و آن چنین و چنان گفته اند و بدین یا بدان راه رفته اند (مظہری، ۱۳۵۱)

شكل و جهات اختلافات
عقیده و سلیقه



- چنین چیزی آن چنان که باید درباره اندیشه ها و روش های معاصر همیشه ممکن نیست، زیرا نه تنها طرفداران، مخالفان و رقیبان در گرما گرم مبتدا و خبر چینی و گردآوری مدرک و برهان می باشند و هر دم به نوائی تازه ساز می زنند بلکه خود مبتکران و صاحب مکتبان نیز مرتبا تحت تاثیر ستایش یا تکفیر این و آن و تجربیات تازه و تحولات اوضاع و احوال و سایر عوامل و مجبات، سرگرم سبک سنگین کردن آثار نظریه های خود می باشند و بسیار اتفاق می افتد که **مسیر خود را تغییر می دهند** یا در جریان تازه قرار می گیرند.

- منظور از مکاتب جامعه شناختی بیشتر دسته بندی انواع علل و تعابیری است که توسط دانشمندان به کمک روش‌ها و در قالب نظام‌هایی برای بیان چگونگی پیدایش، استحکام تغییرات و تحولات پدیدارهای مختلف اجتماعی عنوان شده است به طوری که هر چند نفر جامعه شناسی را که درباره یک یا چند عامل اصلی و تعاریف کلی **با هم توافق دارد** از یک مکتب شناخته اند و نام آن مکتب را نیز از نام مهمترین عامل یا فرد یا مکان مورد نظر گرفته اند.

پیدایش مکتب تضاد



وبر

- جامعه شناسان، متفق القول پیدایش مکتب و نظریه های تضاد را به کارل مارکس، جرج زمیل و ماکس وبر منتسب می نمایند (ترنر، ۲۰۰۲) مارکس در توسعه نظریه تضاد، برداشتی از سازمان بندی اجتماعی مطرح نمود که هنوز بر قسمت اصلی نظریه های جامعه شناختی معاصر تاثیر می گذارد. او سکوی پرتابی برای نظریه های معاصر تضاد در جامعه شناسی ایجاد کرد که بر نکات زیر تاکید داشت:

سازمان بندی
اجتماعی

- ۱- در حالی که روابط اجتماعی یک شکل نظام یافته را نشان می دهند، پر از منافع متضاد می باشند.
- ۲- این حقیقت نشان می دهد که نظام های اجتماعی به طور نظام یافته ای تضاد زا هستند.
- ۳- بنابراین تضاد یک شکل اجتناب ناپذیر و نشر کننده نظام های اجتماعی هستند
- ۴- این تضاد به ظهور در دو قطب مخالف از منابع تمایل دارد.
- ۵- تضاد غالبا در توزیع منابع کمیاب و به طور قابل توجه تر قدرت اتفاق می افتد.
- ۶- تضاد منشا اصلی تغییرات در نظام اجتماعی است (ترنر و بیگلی، ۱۳۸۴)

منشا اصلی

تغییرات

- زیمبل مانند مارکس تضاد در جامعه را فراگیر و اجتناب ناپذیر دیده اما برداشتی از سازمان اجتماعی متفاوت با آن چه مارکس مورد تأکید داشت را نشان می دهد:
- ۱- روابط اجتماعی در زمینه نظم یافته ای اتفاق می افتد که تنها می تواند به عنوان امیختگی ارگانیکی از فرایند های پیوسته و گستته به صورت یک سinx درآید.
- ۲- این فرایند ها نعکاسی از محرک های غیرزه کنشگران و اوامری که به وسیله نمونه های مختلف روابط اجتماعی تقریر می شوند، می باشند.
- ۳- بنابراین فرایند های تضاد سیمای فراگیری از نظام اجتماعی است اما الزاما در تمام موارد به اضمحلال نظام و یا تغییرات اجتماعی نمی انجامد.
- ۴- در حقیقت تضاد یکی از فرایندهای اصلی در حال عمل برای القاء کل نظام و یا قسمتی از اجزای سازنده آن است (ترنر، ۱۳۸۲، ۱۶۲)

• اگرچه ماکس وبر بر نظریه تضاد مارکس انتقاداتی وارد آورده است، اما مانند مارکس بر این باور بود که تضاد جنبه اجتناب ناپذیر روابط اجتماعی است و ظهور «**رهبران فرهمند**» در اثر تضادهای اجتماعی است و نهایتاً مردم را بر علیه طبقات مسلط می‌شوراند. و بر قضاایی را در مورد فرایند تضاد و تغییر به شرح زیر بیان کرده است:

جنبه اجتناب ناپذیر روابط
اجتماعی

- ۱- تداوم الگوهای سازمان اجتماعی نشان دهنده کار کرد مثبت درجه مشروعيت اقتدار سیاسی است و درجه مشروعيت اقتدار سیاسی، **کار کرد منفی** موارد زیر می باشد.
- ۱- **الف**- درجه همبستگی پایگاه طبقه و قدرت با درجه همبستگی کار کرد منفی عقلایی گرایی و پیچیدگی الگوی سازمان بودن
- ۱- **ب** درجه عدم پیوستگی در سلسله مراتب اجتماعی، با درجه عدم پیوستگی کار کرد منفی عقلانی گرایی و پیچیدگی الگوهای سازمان اجتماعی بودن.
- ۱- **ج** درجه ای که در آن تحرك عمودی برای واحدهای مرابت پایین تر مسدود شده با درجه مسدودی که کارد منفی عقلانی گرایی و پیچیدگی الگوهای سازمان اجتماعی شده است.

- ۲- درجه تغییر در الگوهای سازمان اجتماعی، کارکرد مثبت ستیزه می باشد و در جه تضاد نیز کارکرد مثبت موارد زیر می باشد:
- ۲- الف درجه قطبی شدن پایگاه طبقه و گروه های قدرت با درجه قطبی شدنی که کارکرد مثبت ۱ الف ۱ ب و ۱ ج است.
- ۲- ب قابلیت استفاده از رهبران فرهمند، همان آن که با وجود توزیع قدرت مخالفت می کند (ترنر و بیگلی، ۱۳۸۴، ۳۰۶)

توزيع قدرت

- نحوه نظریه پردازی متفاوت مارکس، زیمل و وبر **پیامون تضاد** باعث گردید تا نظریه پردازان معاصر تضاد گرا از دهه ۱۹۶۰ میلادی به شیوه های متفاوتی تضاد را محور بحث های نظری خود قرار دهند. در واقع نظریه پردازان معاصر تضاد هر کدام دنبال روی یک یا چند تن از اساتید اولیه تضاد گرا شدند.

مارکس، زیمل و وبر

بلغ نظریه های تضاد



- از ابتدای دهه ۱۹۶۰ میلادی، رالف دارندورف با استفاده ماهرانه از نظریه های تضادی مارکس، زیمل و وبر و ترکیب استادانه آنها و با توجه به شرایط روز جوامع پیشرفته شاخه ای از نظریه های تضاد ر تحت عنوان «تضاد دیالکتیکی» پایه گذاری نمود. برای دارندورف نهادی شدن مستلزم ایجاد موسسه «**هماهنگ شده امری**» می باشد.

رالف دارندورف

• از نظر وی، هر واحد اجتماعی - از یک گروه کوچک یا یک سازمان رسمی یا کل یک جامعه، مشروط بر این که سازمانی از نقش های نشان دهنده تفاوت های قدرت موجود باشند - می تواند از دیدگاه تحلیلی یک موسسه هماهنگ شده امری باشد. در حالی که قدرت بر رابطه اجباری عده ای با دیگران دلالت دارد. این روابط قدرتی در موسسه های هماهنگ شده امری به مشروعيت تمایل داشته و بنابراین می توانند به عنوان روابط «اقتداری» که در آنها بعضی از موقعیت ها «حقوق قبول شده» یا «هنجاري» برای تسلط بر دیگران را دارند، نشان داده شوند (دارندورف، ۱۹۵۸، ۱۷۰-۱۸۳)

قدرت بر رابطه اجباری عده ای با
دیگران دلالت دارد

- از نظر دارندوف، قدرت و اقتدار هم زمان با هم منابع کمیابی هستند که زیر گروه های درون یک موسس هماهنگ شده مقتدر با آنها سبقت جویی نموده و می جنگند و بنابراین منابع اصلی تضاد و تغییر در این الگوهای نهادی شده می باشند. این تضاد در نهایت به علت این که منافع عینی نهفته در هر نقشی تابع تقسیمی از قدرت و اقتدار بر نقش های دیگر می باشد، انعکاسی از نقطه قرار گیری دسته ای از نقش ها در ارتباط با اقتدار در یک موسسه هماهنگ شده مقتدر است.

تقسیمی از قدرت و اقتدار

- به هر حال حتی اگر نقش های موجود در موسسه های هماهنگ شده متقدرا، درجه متغیری از اقتدار داشته باشند، اهرم های خاص فقط می توانند بر حسب دو نوع نقش: «فرمانروا» و «فرمانبر»- که دسته فرمانروایان نافعی در نگهداری وضع موجود و دسته فرمانبران منافعی در توزیع مجدد قدرت یا اقتدار دارندورف مشخص شوند. تحت شرایطی خاص، آگاهی از این منافع متناقض، با این نتیجه که موسسه های هماهنگ شده مقتندرا به دو گروه متضاد که حالا هر کدام از منافع عینی شان آگاهی داشته، قطبی شده و مشغول نزاع برای اقتدار می شوند، افزایش می یابد.

نزاع برای اقتدار

- رفع این نزاع یا تضاد مستلزم توزیع مجدد اقتدار در موسسه هاهنگ شده مقتدر بوده و بنابراین تضاد را به عنوان منشا تغییر نظام های اجتماعی در می آورد. توزیع مجدد اقتدار به نوبه خود نهادی شدن دسته جدیدی از نقش های فرمانروا و فرمانبر را که تحت شرایطی خاص به دو گروه منافع که نزاع دیگری برای اقتدار را آغاز می کنند، نشان می دهد.

توزیع مجدد اقتدار

- بنابراین واقعیت اجتماعی بر حسب این دو گروه منافع که نزاع دیگری برای اقتدار را آغاز می کنند، نشان می دهد. بنابراین واقعیت اجتماعی بر حسب این دور بی پایان از تضاد بر اقتدار را آغاز می کنند، نشان می دهد. بنابراین واقعیت اجتماعی بر حسب این دور بی پایان از تضاد بر سر اقتدار در انواع مختلف موسسه های هماهنگ شده مقتدر یک جامعه تداخل نموده به تضادهای اصلی که قسمت هایی از جامعه را جدا می کند، منجر می گردد. در عین حال، در زمان های دیگر و تحت شرایط متفاوت، این تضادها به موسسه هماهنگ شده امری خاص منحصر می شوند.

این دو گروه منافع



لوییس کوزر

- لوییس کوزر یکی از اولین نظریه پردازان جدید تضاد است که عمدتاً با استفاده عمدتاً از نظریه زیمل و تا حدودی مارکس و با عنایت به دیدگاه کارکردنگری، شاخه‌ای خاص در نظریه‌های تضاد به نام «کارکردنگری تضاد» برپا نمود.

کارکردنگری تضاد

کوزر برداشتی از جامعه توسعه داده که در آن برنکات زیر تاکید شده است:

- ۱- دنیای اجتماعی می تواند به عنوان نظامی از اجزایی که به انواع مختلف با هم ارتباط دارند، در نظر گرفته شود.
- ۲- تمام نظام های اجتماعی، عدم توازن، تنش و تضاد منافع را در میان این اجزا مرتبط نشان می دهند
- ۳- فرایندهای درون و بین اجزای تشکیل دهنده نظام، تحت شرایطی مختلف برای بقاء تغییر و افزایش یا کاهش یگانگی و انطباق یک نظام کار می کنند.
- ۴- فرایندهای بسیاری نظیر خشونت، اختلاف عقیده، کجروی و تضاد که به طور نمونه برای نظام مخرب در نظر گرفته شده هم چنین می توانند تحت شرایطی خاص تقویت کننده اساسی یگانگی و انطباق با محیط تلقی شوند (کوزر، ۱۹۵۶)

• کوزر تضاد را چنین تعریف می کند: رفتاری کشمکش جویانه با یک مخالف بر سر منابع کمیاب است که لازمه آن خنثی سازی، صدمه زدن و یا حذف مخالف است. از نظر وی علل تضاد در محرومیت گروه های محروم از توزیع منابع کمیاب در اجتماع است. در همین رابطه او بیان می کند که هر چه گروه های محروم، مشروعیت توزیع منابع کمیاب موجود را بیشتر زیر سوال ببرند احتمال شروع تضاد بیشتر می شود (قبلی، ص ۸)

- ۱- خنثی سازی
- ۲- صدمه زدن
- ۳- حذف مخالف

- در مورد شدت تضاد بر این باور است که هرچه شرایطی که باعث بروز تضاد است بیشتر شناخته شود، تضاد شدید تر می شود. همچنین هرچه درگیری احساسی افراد در تضاد بیشتر باشد، تضاد شدید تر می شود.

بیشتر شناخته شدن

• کوزر پس از زیمیل اولین کسی است که تاکید زیاد روی کارکردهای تضاد داشته است. به نظر وی، تضاد می‌توان هم کارکردهای مثبت و هم منفی برای انسجام و یگانگی سازمان اجتماعی داشته باشد و بالاخره در رابطه با تداوم تضاد، کوزر بر این باور است که هر چه اهداف گروه‌های مخالف در تضاد وسیع‌تر و مبهم‌تر باشند، تعداد طولانی‌تر می‌شود و بر عکس هر چه اهداف محدود‌تر و روشن‌تر باشد، تضاد در مدت کوتاه‌تری به نتیجه می‌رسد.

انسجام و یگانگی سازمان اجتماعی

• جامعه شناسانی مانند جاناتان ترنر در نیمه دهه ۱۹۷۰ میلادی سعی بر ارائه راهبردهای ترکیبی در نظریه های جدید تضاد نمودند. ترنر مدل های نظری علی تضاد دارندورف و کوزر را ترکیب نموده و ادعا می کند که با این عمل علمی می توان یک نظریه جامعی در زمینه تضاد عرضه کرد. به نظر او مدل های نظری دارندورف و کوزر به تنها یی نمی توانند «وابستگی متقابل» را آشکار سازند. با ترکیب این دو مدل نظری، دسته ای از قضایای ترکیبی به دست خواهد آمد که تشریح مدل علی تضاد خواهد بود. در این مدل علی ترکیبی، ترنر ۹ مورد علی را به شرح زیر پست سر هم ردیف می کند:

مدل علی ترکیبی

- ۱- نظام اجتماعی متشكل از واحدهای وابسته متقابل
- ۲- در نظام توزیع نابرابر منابع با ارزش و کمیاب بین واحدهای وابسته متقابل
- ۳- بارگیری مشروعیت توسط واحدهایی که سهم مناسبی از منابع کمیاب را دریافت نکرده اند
- ۴- کسب اگاهی اولیه در مورد منافع عینی در نظام تغییر توزیع منابع کمیاب
- ۵- تحریک احساسی محرومیت
- ۶- ظهور نامنظم دوره‌ای ناامیدی
- ۷- افزایش شدت درگیری احساسی واحد محروم در تضاد
- ۸- تلاش در سازمان دهی گروه‌های تضاد در میان واحدهای محروم
- ۹- عیان شدن تضاد خشونت آمیز بین واحدهای محروم و دارای حق ویژه (ترنر، ۱۳۷۵)

- ترنر تلاش نمود تا با استفاده از قضایای ارائه شده توسط دارندورف و کوزر، مراحل نه گانه پیدایش، استحکام و تغییر در روابط تضادگونه را به عنوان یک فرایند جهان شمول عرضه کند. به نظر می رسد که او را در ارائه این ره یافت نظری موفق بوده است.

مراحل نه گانه

یک فرایند جهان
شمول

رهیافت تحلیلی تضاد



راندال کالیز

• در همان دوره ای ه ترنر مشغول ترکیب نظریه هایا تضاد دیالکتیکی و تضاد کارکردی بود ف عده از جامعه شناسان مشغول تحلیل پدیده های خاص با ابزار نظری تضاد بودند. راندال کالیز (۱۹۷۵) در سه دهه نظریه های تضاد را به این صورت توسعه داد که نابرابری نهایتا فرایند تضاد را آشکار می کند. **برخی از آنها ملایم و برخی دیگر سخت خواهند بود.** او برای تحلیل پایه های خرد سازمان اجتماعی با استفاده از بحث های ماکس وبر یک رهیافت «نو وبری» به وجود اورد.

• کالینز بر این باور است که در نظریه پردازی اجتماعی باید شرایط زندگی واقعی که مردم در ان زندگی می کنند و با یکدیگر روبرو می شوند را در ظنر گرفت. از سوی دیگر باید روی ترتیبات مادی که بر روی کنش های متقابل اثر می گذارد، تاکید کرد. همچنین باید منابع در دسترس که باعث رویارویی مردم با یکدیگر می شوند، ارزیابی گردد.

- نکته بسیار مهم این که در نظریه پردازی باید وضعیت آنهایی که نابع را در اختیار دارند یا آنها بی که قادر آن هستند و فرایندی که این توزیع را عوض خواهد کرد، در نظر گرفته شود. ضمناً **نمادهای فرهنگی** (ایده‌ها، باورها، هنجارها، ارزش‌ها و امثال‌هم) که به کار می‌رود تا منافع گروه‌های صاحب منابع را توجیه کند مورد کنکاش قرار گیرد و بالاخره این که با مطالعه تجربی شرایط واقعی متضاد، قضایای نظری استخراج گردند (همانجا)

مطالعه تجربی شرایط

واقعی متضاد

• نکته اصلی بحث های نظری کالینز به «تراکم اجتماعی» بر می گردد. تراکم اجتماعی یعنی تعداد مردمی که حضور جمعی در یک موقعیت رویارویی دارند. کنش متقابل در یک رویارویی تحت تاثیر منابع نسبی است که افراد حاضر در آن موقعیت در اختیار دارند. این امر بر روی «کلام» و «آین» اثر می گذارد. جوهر کنش متقابل، کلام و آین است که زنجیره ای از رویارویی را در بر دارد. کلام بیشتر ویژگی شخصی دارد و آین عمدتاً وابسته به همبستگی گروهی بین افراد است. کالینز ساختار اجتماعی را به عنوان اتصال افراد در رویارویی ها به وسیله به کارگیری کلام و آین می بیند. این اصل، پایه تحلیل کالینز از نابرابریها در زندگی اجتماعی شده است.

او نابرابری را در قالب تفاوت ها و نحوه رفتار انسان ها می بیند و سه متغیر در رابطه با تفاوت ها و نحوه رفتار عرضه می کند:

- ۱- نابرابری در منابع، به ویژه نابرابری در قدرت و ثروت
- ۲- تراکم اجتماعی، به عنوان زمینه ای برای نظارت بر دیگران
- ۳- تنوع اجتماعی به عنوان زمینه ای برای ایجاد ارتباط با دیگران (کالینز، ۱۹۸۱)

ایجاد ارتباط با
دیگران

زمینه ای برای نظارت
بر دیگران

نابرابری در
قدرت و ثروت

- از نظر کالینز، مردم در طبقات اجتماعی متفاوت دارای شبکه های متفاوتی در رفتار، نگرش و تفسیر هستند. به عبارت دیگر افراد در طبقات گوناگون دارای فرهنگ های طبقاتی متفاوتی هستند. این تفاوت های فرهنگی روی قدرت، فرمان دادن، شبکه های ارتباطی و تمایلات رفتاری بین افراد اثر می گذارد. در نتیجه فرهنگ طبقاتی نتیجه تکرار رویارویی بین شرایط نابرابری است که ساختار کلان بر افراد تحمیل می کند.

شبکه های ارتباطی و تمایلات رفتاری

- کالینز همچنین به تحلیل فرایندهای سازمانی می پردازد و با وام گیری از وبر، تحلیل های ابداعی خود را چنین عرضه می کند که یک سازمان یک نظام قشربندی شده ای با سلسله مراتب اقتدار واضح است. سپس کالینز در مسیر تحلیل های وبری ادامه می دهد و تضاد در سلسله مراتب سازمانی را نشان می دهد.

تحلیل های ابداعی

• پس از تحلیل سازمان اجتماعی، به سطوح کلان تحلیل، یعنی تحلیل دولت و اقتصاد می پردازد. به نظر وی اندازه پیمانه دولت‌ها وابسته به ظرفیت بهره وری آنها در اقتصاد دارد. ظرفیت بهره وری اقتصادی در رابطه با فن آوری‌ها، منابع طبیعی، تعداد افرادی که باید پشتیبانی شوند و بازدهی که تقسیم کار بر اساس آن سازماندهی می شود، می باشد. پایداری دولت در نظریه تضاد کالینز عامل مهمی است. دولت باید قادر باشد جلوی تحرکات گروه‌های ضد قدرت را بگیرد، اما در مقابل باید توانا باشد. بحران‌های ادواری را حل کند. اگر این دو وظیفه را نتواند انجام بدهد، ناپایدار خواهد شد. پایداری دولت‌ها در نحوه ارتباط آنها با دیگر جوامع قرار دارد (کالینز، ۱۹۷۵)

پایداری دولت

تحلیل سازمان اجتماعی

نظريه های تضاد در جامعه شناسی تاریخی-تطبیقی

- یک دسته از نظریه پردازان جامعه شناسی با استفاده از نظریه های مارکس و وبر اقدام به تحلیل تاریخی انقلابات نمودند. آنان بر این باور هستند که هم مارکس و هم وبر انقلابات را ناشی از شرایط نابرابری در نظر گرفته اند که باعث تحرک توده های مردم تحت سلطه علیه سلطه گران می شود. این نظریه پردازان از یک سو وبری هستند، زیرا به طور سیستماتیک مطالعه ای مقایسه ای بین جوامع دارند و سعی می کنند تعمیم هایی را از نمونه های تاریخی عرضه کنند، و از سوی دیگر مارکسی هستند، زیرا تأکید بر کنش های استشماری طبقات سلط دارند که نهايتاً باعث شورش توده های تحت سلطه می شود.

شرایط نابرابری

تعمیم

• نظریه های تضاد اجتماعی که از جامعه شناسی تاریخی - تطبیقی استنتاج شده اند بر دو عامل تاکید دارند. یک عامل شرایطی است که باعث تحرک ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی علیه طبقات مسلط می شود. عال دیگر فرایندهایی است که منجر به فروپاشی حکوم ها و از دست دادن ظرفیت کنترل جمعیت می شود. اگر چه این دو عامل وابستگی متقابل به هم دارند. اما برخی جامعه شناسان بر عامل نخست و برخی دیگر بر عامل دوم تاکید دارند.

تحرک ایدئولوژیکی،
سیاسی و سازمانی

جامعه شناسی
تاریخی - تطبیقی



- برینگتون مور در مطالعه خود پیرامون مباین دیکتاتوری و دموکراسی، تاکید بر انتقال از سازمان های اجتماعی زراعی به صنعتی تحت شرایط روابط متضاد دارد.

برینگتون مور

1

• به نظر وی سه مسیر برای نوسازی جوامع وجود دارد. نخست، آنجا که زمین دار فئودال تبدیل به سرمایه دار می شود، کشاورز سهم بر را به کارگر کشاورزی مزد بگیر تبدیل می کند. از این مسیر دموکراسی تولید می شود.

• در مسیر دوم، زمین دار وارد بازار سرمایه داری می شود، اما رعیت را مجبور می کند در چارچوب اجاره داری سنتی بیشتر تولید کند. از اتحاد زمین داران و بوروکرات ها، حکومت فاشیستی حاصل می شود. در مسیر سوم، زمین دار به صورت مالک غالب در می آید و عمدتاً به جمع آوری اجاره بها از کشاورزان مشغول می شود. کشاورز چون برای بازار تولید می کند، شدیداً تحت تاثیر نوسانات قیمت در بازار است.

2

3

• کشاورزان از استثمار شدن خود آگاه می‌گردند. این آگاهی باعث شورش‌های دهقانی و نهایتاً انقلاب می‌گردد. خواه موفقیت دائمی، خواه ناموفق، حکومت جدید سعی در مهار کردن قدرت توده‌های پیروز در انقلاب را به نفع خود می‌کند. از این‌گونه مطالعات تاریخی- تطبیقی برینگتون قضایایی را در مورد شرایطی که باعث تحرک توده‌های دهقانی می‌شود، برپا می‌دارد. به نظر او افراد تحت سلطه اگر واقعاً تمایل دارند بر تضاد موجود بین خود و گروه مسلط فایق آیند. باید همبستگی جمعی را تجره کنند (مور، ۱۹۶۶)

تحرک توده‌های
دهقانی

گروه
مسلط

• جفری پیچ از دیگر نظریه پردازان تضاد است که نظریات خود را پیرامو «انقلابات دهقانی» عرضه کرده است. او ایده های اصلی مارکس را به کار برده تا تحرک توده ای در میان دهقانان در جوامع دهقانی را تشریح کند. او بر این باور است که **ایده انقلابی مارکس در اصل صحیح است** اما شرایط اتفاق افتاده آن در جوامع صنعتی فراهم نیست بلکه برعکس در جوامع دهقانی وجود دارد. به نظر او ماهیت رابطه بین مالکین زمین و کشاورزان تولید کننده برای شناخت تضاد مهم است. او تاکید دارد که اگر تضاد فقط بر سر موضوع اقتصادی باشد، انقلاب رخ نمی دهد.

- آنجا که تضاد اقتصادی به سمت زمینه های سیاسی حرکت کند و به نظام کنترل اقتدار حمله کند انقلاب رخ خواهد داد. برای چنین رخ دادی که تضاد وارد مرحله انقلابی شود، کنش های طبقه مسلط مهم تر از کنش های طبقه تحت سلطه است. قضایای «پیج» بیشتر روی شرایطی متمرکز است که در تضاد منافع بین کشاورزان و زمین داران نهفته است.

تضاد منافع بین کشاورزان و
زمین داران

تضاد
اقتصادی

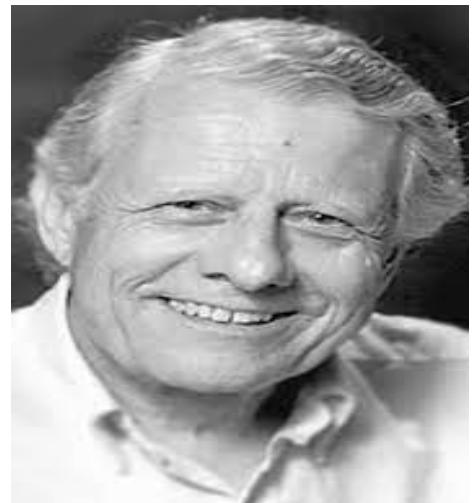
• اگر ارتباط و اتصال کشاورزان به زمین ضعیف و ناپایدار باشد، گرایش به **ایدئولوژی های رادیکال** پیدا می کنند. اما وقتی با کار روی زمین و مختصر وسایل تولیدی که دارند بتوانند به حیات خود ادامه بدهند، تمایل کمتری به ایدئولوژی های رادیکال خواهند داشت همبستگی جمعی هم لازمه تحرک توده ای می باشد،

تحرک توده ای

• برای تحرک توده های دهقانی کنش جمعی هم لازم است به نظر پیچ، شکل تضاد بازتاب راهی است که بخش مسلط جامعه به تضاد منافع پاسخ می دهد. اگر بخش مسلط عرصه را بر کشاورزان تنگ تر کند و در عوض افزایش بهره وری محصولات کشاورزی وارد کند، شرایط برای بروز انقلاب را مهیا تر می کند (پیچ، ۱۹۷۵)



افزایش بهره وری محصولات
کشاورزی



- چارلز تیلی با ارائه نظریه «تحرک منابع» ایده‌ای را به وجود آورد که برای نظریه پردازی پیرامون انقلابات اجتماعی مهم جلوه می‌کند. او بین «شرايط انقلابي» و «نتایج انقلابي» تفاوت قائل است. شرايط انقلابي زمانی وجود دارد که نوعی کنش جمیعی علیه مراکز قدرت اجتماعی، طغيان، جنگ‌های داخلی یا شکل دیگر به نمایش گذاردن تضاد آشتبی ناپذير بر عليه حکومت باشد.

چارلز تیلی

- نتایج انقلابی زمانی است که انتقال عملی قدرت انجام گرفته باشد. تیلی میان می کند که شرایط انقلابی زمانی ظهور می کند که مدعیان قدرت بتوانند منابع مالی، سازمانی و قهری را به حرکت در بیاورند، و نتایج انقلابی زمانی به وجود می آید که این تحرک عظیم تر از ظرفیت حکومت برای به حرکت درآوردن منابع مالی، سازمانی و قهری باشد. (تیلی، ۱۳۷۸)

منابع مالی، سازمانی و
قهری

انتقال عملی
قدرت



تدا اسکو کپل

- تدا اسکو کپل (۱۹۷۹) در یک تحلیل مقایسه‌ای در مور انقلابات اجتماعی در چندین جامعه دهقانی، بر پایه ترکیب نظریه‌های مور و تیلی یک دیدگاه تضادی جالبی عرضه کرده است. **اولاً** او نقش تحرک توده‌ای در به ثمر رساندن انقلابات دهقانی را بسیار مهم می‌داند. **ثانیاً** بر این باور است که فرایندهای انقلابی مرتبط با فعالیت‌های حکومت در عرصه بین‌المللی می‌باشد. **ثالثاً** شرایط انقاوبی به خاطر ظهور بحران‌های سیاسی – نظامی حکومت و سلطه طبقاتی توسعه می‌یابد.

• بنابراین اگر چه نابرابری طبقاتی زمینه را برای تحرک توده‌ای دهقانان فراهم می‌کند، این تحرک موفق نمی‌شود مگر حکومت، بحران بر حق بودن را تجربه کند. دهقانان به طور خودکار به حرکت در نمی‌آید. انان تحت شرایط خاصی به حرکت در می‌آیند: باید ظرفیت توسعه همبستگی بین خود را داشته باشند. دوم آنها باید مقداری خودمختاری در رابطه با مالکان زمین داشته باشند. سوم حکومت باید ضعیف شده باشد تا نتواند کنترل روی طغيان‌های ادواری دهقانان داشته باشد.

خودمختاری

ظرفیت توسعه
همبستگی

- ضعف حکومت در سه زمینه می تواند باشد: ضعف نظامی، ضعف مالی و ضعف در مقابل گروه نخبگان با افزایش قدرت نخبگان، قدرت حکومت کاهش می یابد و در نتیجه نخبگان در راس جنبش های توده یا قرار می گیرند و سازمان بندی اجتماعی را عوض می کنند.

۱- ضعف نظامی

۲- ضعف مالی

۳- ضعف در مقابل گروه نخبگان

سازمان بندی اجتماعی



جک گلداستون

- جک گلداستون (۱۹۹۱) نظریه «سقوط حکومت» را چنین آغاز می کند که انقلاب در جوامع زراعی در حال نوسازی، بین سالهای ۱۶۴۰ تا ۱۸۴۰ میلادی عمدتاً در اثر رشد جمعیت به وجود آمدند. با رشد جمعیت فشار (۱) بر اقتصاد وارد آمد تا بهره وری را افزایش دهد و (۲) خط مشی افزایش تولید باعث گسترش کنترل اداری (اجرای) بر جمعیت و حفظ نظم از طریق به کارگیری نیروی قهریه گردید. زمانی که این نظام های نهادی اصلی، نتوانند انطباق های لازم با رشد جمعیت را داشته باشند، پتانسیل تحرک و شورش توده های دهقانی برای براندازی حکومت به وسیله نخبگان به واقعیت تبدیل می شود.

• رشد جمعیت به یک باره باعث هرج و مرج و سقوط حکومت نمی شود بلکه دهه ها طول می کشد تا فشار های ناشی از رشد جمعیت، توده های دهقانی و نخبگان را نسبت به تضاد اولیه آگاه و وادار به عکس اعمل نماید. این فشرها باعث می گردد تا **اولا** یک بحران مالی گریبانگیر حکومت شود، **ثانیا** نخبگان شدیدا از رفتار حکومت ناراضی شوند، و **ثالثا** توده های دهقانی علیه مشکلات به حرکت در بیانند و نهایتا حکومت سقوط کند.



• با افزایش نرخ رشد جمعیت، چندین تقاضا از نهادهای اقتصادی جامعه به عمل می آید. **نخست**، فئودالی باید گسترش یابد تا نیازهای جمعیت رو به رشد را برآورد کند. **دوم** به علت ماهیت نظام فئودالی چنین گسترش امکان پذیر نیست، پس با وارد آمدن فشار بر روی منابع، منابع کمیاب می شوند. **سوم**، تورم در جامعه افزایش می یابد در نتیجه توده های دهقانی فقر بیشتری را تجربه می کنند. **چهارم** بحران در جامعه روستایی باعث مهاجرت روستاییان به شهرها می شود. **پنجم**، ساختار سنی جمعیت در جهت بالا رفتن تعداد جمعیت جوان می شود که مشارکتشان در طغیان های اجتماعی بیشتر است. **ششم**، افزایش جمعیت بر فرصت های زندگی نخبگان اثر منفی یم گذارد و باعث نارضایتی آنها می گردد. **هفتم** بحران مالی حکومت تحت تاثیر عوامل متعددی تشدید می شود.

- به نظر گلداستون، رخ داد و قایع بالا یکی پس از دیگری نهایتا منجر به شورش توده های دهقانی در روستاهای خیزش ناراضیان در شهرها به رهبری نخبگان ناراضی می گردد و به سقوط حکومت منتهی می شود (همانجا)

رهبری نخبگان

• به طور کلی دیدگاه تاریخی- تطبیقی تضاد در جامعه شناسی، نظریه های خود را از بررسی نمونه های تجربی خاص ارائه کرده است. نکته اصلی در نظریه های این دیدگاه عمدتاً پویایی قدرت است. به ویژه که این امر از نابرابری های تولید کننده تضاد و تضاد های خارجی که بر جوامع وارد می آید، ناشی می شود.

دیدگاه تاریخی- تطبیقی

نابرابری های تولید
کننده تضاد

نظریه های جدید طبقات و نظام جهانی



• با توجه به تغییرات شدیدی که در ترکیب طبقاتی جوامع در نیمه دوم قرن بیستم میلادی به وجود آمد و هم چنین نظام جهانی به سمت یک ساختار سلسله مراتبی حرکت می کرد، نسل جدیدی از نظریه پردازان تضاد باور در عرصه نظریه پردازی ظهور کردند که واقعیت های اجتماعی را در دو سطح خرد و کلان در نظر گرفتند. اریک الین رایت (۱۹۸۹) تحلیل طبقاتی سطح خرد در برابر سطح کلان را عرضه کرده است و امانوئل والرشتاين (۱۹۸۹) تحلیل جالبی از نظام جهانی ارائه داده است.

اریک الین رایت

- اریک الین رایت با **تضاد باوران قبلی** هم عقیده است که در جوامع کنونی همه کارگران ساده و صنعتی جزء طبقه کارگر هستند. گونه های مختلفی از سرمایه داری وجود دارد که منافع مشترکی دارند و همه صاحبان موسسه های خانوادگی جزء طبقه خرده بورژوازی محسوب می شوند.

طبقه خرده بورژوازی

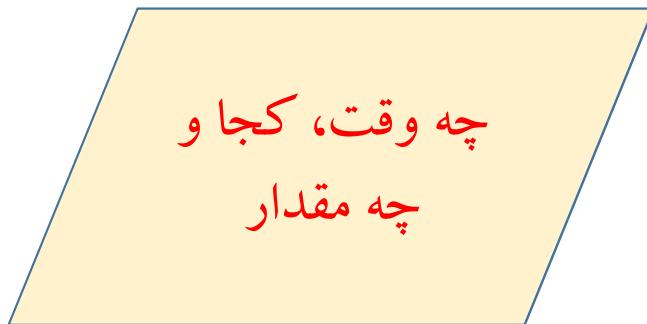
- آنچه که او را از آنها جدا می سازد و باعث ارائه نظریه ای جامع می نماید این است که مستخدمان یقه سفید، افراد فنی و حرفه ای ، مدیران، استخدام کنندگان کوچک و مستخدمان نیمه خودمنحصار در سطح قشربندی جوامع کنونی، از اهمیت ویژه یا برخوردارند و به دلیل هنگامه حساس کنونی، در واکاوی های طبقاتی نمی توان از آنها چشم پوشی کرد (الهسایی زاده، ۱۳۷۷، ۵۳)

نظریه ای جامع

- نظریه «**موقعیت های طبقاتی متضاد**» از سوی اریک الین رایت ارائه شده است. رایت، در بحث خود بر مفهوم استثمار تاکید دارد . مفهوم استثمار، تخصیص کار مازاد طبقه کارگر به طبقه چیره جامعه است. کار مازاد، کاری است که بیش از کار مورد نیاز برای باز تولید. رایت، چندین دلیل برای اهمیت تخصیص کار مازاد کارگران برای خود، به طبقه چیره اجازه می دهد که بسیار بیشتر از آنچه تولید می کنند (اگر تولید کنند) به مصرف برسانند.

تخصیص کار مازاد طبقه کارگر

- کنترل بر تولید مازاد، به طبقه چیره قدرت اجتماعی و سیاسی بیش از توانایی اقتصادی را می دهد.
کنترل مازاد تولید، به آنها اجازه می دهد که چه وقت، کجا و چه مقدار از ان مازاد تولید شده، به فعالیت های سیاسی اختصاص یابد تا شرایط اجتماعی را تثبیت کند. فزون بر این، چارچوب اقتصادی را (که در انها فعالیت های اجتماعی صورت می گیرد) شکل می دهد (رأیت، ۱۹۷۶)



• در چارچوب چنین ساخت طبقاتی است که تقسیم کار تکنیکی و روابط اقتداری، مورد بررسی قرار گرفته است. تقسیم کار تکنیکی، در نظر گرفته شده، زیرا در نظام اقتصادی- اجتماعی، مکان ها، ظرفیت و یا بی ظرفیتی را برای کنترل سازمان تولید مشخص می کنند. طبقه کارگر، بر اساس کنترل نداشتن بر تقسیم کار تکنیکی خود، تعریف می شود. روابط اقتداری از این رو در نظر گرفته شده که در نظام سرمایه داری، ظرفیت فرمان راندن بر کار، پیش نیازی ضروری است تا بتوان مطمئن شد که کار مازاد، در فرایند تولید انجام می گیرد(رايت، ۱۹۸۵)

کنترل نداشتن بر تقسیم کار
تکنیکی خود

• در چارچوب چنین ساخت طبقاتی است که تقسیم کار تکنیکی و روابط اقتداری، مورد بررسی قرار گرفته است. تقسیم کار تکنیکی، در نظر گرفته شده، زیرا در نظام اقتصادی- اجتماعی، مکان ها، **ظرفیت و یا بی ظرفیت** را برای کنترل سازمان تولید مشخص می کنند. طبقه کارگر، بر اساس کنترل نداشتن بر تقسیم کار تکنیکی خود، تعریف می شود. روابط اقتداری از این رو در نظر گرفته شده که در نظام سرمایه داری، ظرفیت فرمان راندن بر کار، پیش نیازی ضروری است تا بتوان مطمئن شد که کار مازاد فرایند تولید انجام می گیرد (رایت ف ۱۹۸۵)

کنترل سازمان تولید

• مفهوم بندی رایت از طبقه، در چهار نکته جای می‌گیرد. **نخست** این که طبقه یک وضعیت را می‌سازد. این نکته بدان معنی است که در ساختار اجتماعی، مکان‌های خالی وجود دارد که به وسیله افراد پر شده است. **دوم** ان که وضعیت‌ها، در روابط جای دارند. طبقه‌ها مکان‌هایی خالی نیستند که به صورت پایگاه تنظیم یابندف آنها باید در ارتباط با دیگر طبقه‌ها در ک شوند. **سوم** این که روابط متضاد هستند. یعنی تضاد آشتبی پذیر ذاتی میان وضعیت‌های تعیین شده از سوی روابط وجود دارد. **چهارم** آن که روابط متضادی در تولید وجود دارند. به دیگر سخن، روابط اجتماعی متضاد که طبقه‌ها را مشخص می‌کنند، در سازمان تولید قرار دارند (رایت، ۱۹۸۹)

- رایت چنین بحث می کند که خرده بورژوازی، موقعیت روشنی در تولید کالایی ساده دارد. آنها بر وسائل تولید، مالکیت و کنترل کامل دارند اما نیروی کار را در اختیار ندارند. به دیگر سخن از نیروی کار دیگران استفاده نمی کنند. پس از این که، رایت به مسئله موقعیت های متضاد در روابط طبقاتی می پردازد. دو موقعیت متضاد را نشان می دهد:
 - الف- موقعیت متضاد میان بورژوازی و پرولتاریا
 - ب- موقعیت های متضاد میان خرده بورژوازی و بورژوا از یک سو، و خرده بورژوازی و پرولتاریا از سوی دیگر.



اریک الین رایت

- برای رایت، سه موقعیت متضاد در قشریندی طبقه هی جوامع پیشرفته امروزی، مهم است. **نخست**، مدیران و سرپرستان که موقعیت متضاد میان طبه کارگر و طبقه سرمایه درا را پر می کنند. اینان مانند کارگران کنترلی بر سرمایه مالی ندارند. اما بر خلاف آنها؛ کنترل ناچیزی بر وسائل تولید و نیروی کار در فرایند تولید دارند.

• دوم استخدام کنندگان کوچک که در موقعیت متضاد میان خرده بورژواها و سرمایه داران قرار گرفته اند اما برخلاف سرمایه داران خود نیز کار می کنند و ان تعداد کارگر کافی را به استخدام در نمی آورد تا مازاد تولید شده به انباشت سرمایه بینجامد،

• **سوم** مستخدمان نیمه خودمختار که موقعیت های متضاد را باید به عنوان نقطه میانی جایگاه طبقاتی در نظر گرفت و بیان کرد که در دو سر این جایگاه، بورژوازی و پرولتاپیا قرار دارد. موقعیت های متضاد موقعیت های درون روابط طبقاتی هستند، زیرا در بیش از یک طبقه قرار دارند، بنابراین منافع طبقاتی آنها، حد وسط میان منافع طبقه های گوناگون نیست، در برابر منافع طبقاتی انها، ترکیب گسترش ناپذیری از منافع دیگر طبقه ها است (لهساپی زاده، ۱۳۳:۶۰-۶۱)

موقعیت های متضاد



امانویل والرشتاین

• بررسی نوع رابطه بین کشورهای مرکز و پیامون در طرح والرشتاین از اهمیت خاصی برخورده است و در واقع روابط تضادگونه در سطح کلان را نشان می دهد. کشورهای مرکز بازارهای عظیم مصرف را دارند و مواد خام جهت تولید کالاهای را باید از کشورهای پیرامون وارد کنند. پس کشورهای پیرامون، عرضه کننده مواد مورد نیاز جوامه مرکز هستند. کشورهای مرکز دارای تکنولوژی‌های پیشرفته هستند و به این تکنولوژی‌ها را به کشورهای پیرامون می برنند و انها را به لحاظ **تکنولوژی** وابسته به خود می کنند.

• به طور کلی مبادله بین مرکز و پیرامون یک مبادله نابرابر است. به طور کلی استثمار کشروهای پیرامون توسط مرکز روی مسئله توسعه کشورهای پیرامون اثر می گذارد. والرستاین بر این باور است که تجربه برخی از کشورها در نظام جهانی نشان داده است که اشتغال از کشورهای پیرامون به کشورهای مرکز غیر ممکن نیست و اگر کشور پیرامونی بتواند به تدریج انباشت سرمایه کند، نیروی انسانی متخصص تربیت کند و طی فرایندی انتقال تکنولوژیکی را از کشورهای مرکز امکان پذیر نماید، تبدیل به کشور شبه پیرامونی می گردد که پتانسیل انتقال به کشورهای مرکز را به دست خواهد آورد.

انتقال تکنولوژیکی

مبادله بین مرکز و
پیرامون

• بحث جالبی که والرشتاین دارد این است که نظام سرمایه داری فقط در صورتی سقوط می کند که **ابتدا سرمایه داری در تمام جهان نفوذ کند** و همه جوامع به اوج توسعه سرمایه داری برسند. در ان صورت است که تضاد سرمایه داری نمایان می گردد. به نظر وی، تا زمانی که کشورهای پیرامونی وجود دارند و کشورهای مرکز آنها را استثمار می کنند، سرمایه داری هم پایدار خواهد بود.

• سرمایه داری به منابع و نیروی کار ارزان در کشورهای پیرامونی وابسته است. اما این فرایند دائمی نیست به مجردی که سرمایه داری در همه جا گسترش یافت. مسائل ذاتی سرمایه داری یعنی اشباع بازار، کاهش تقاضا، کاهش تولید و مجدد کاهش در تقاضا باعث سقوط سرمایه داری خواهد شد. در واقع در این مرحله، ضتاد بین سرمایه داران و جماعت وسیع جوامع که خواهان زندگی بهتر و آسوده تر هستند خود را نشان می دهد و مردم خواهان توزیع مجدد منابع کمیاب می شوند (ترنر، ۱۹۹۸، ۲۲۷)

توزیع مجدد منابع
کمیاب

مسائل ذاتی
سرمایه داری

• به طور کلی در دیدگاه جدید طبقاتی و نظام جهانی، نکته اصلی و کلیدی، استثمار این پدیده در سطح خرد و کلان عامل اصلی تضاد در روابط اجتماعی است. روابط بین طبقات یا بین کشورها، نکته دیگری که از اهمیت خاصی برخوردار است مساله رهایی از رابطه سلطه است که در نهایت باعث **کاهش فاابرای** در توزیع منابع بین افراد و بین جوامع خواهد شد.

نظریه های نابرابری جنسیتی

• اولاً تا اواخر دهه ۱۹۷۰ میلادی در مکتب تضاد توجه زیادی به نظریه پردازی پیرامون نابرابری جنسیتی نشده بوده. در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی بود که رالزر بلومبرگ (۱۹۸۴) نظریه قشربندی جنسیتی خود را رعشه کرد. نظریه بلومبرگ مبتنی بر دانش تجربی وسیعی در مورد انواع جوامع و رابطه زنان و مردان است. او بر این باور است که قشربندی جنسیتی وابسته به میزان کنترل وسایل تولید و تخصیص مازاد تولید به زنان دارد. چنین کنترلی توسط زنان به آنها قدرت اقتصادی، نفوذ سیاسی و نهایتاً وجهه اجتماعی می‌دهد.

- به نظر بلومبرگ، نابرابری جنسیتی در سطوح گوناگون آشیان ساخته است. روابط مرد و زن آشیانه در خانوارها دارد. خانوارها مبتنی بر جماعات محلی هستند، جماعات بر ساختارهای طبقاتی قرار دارند و بالاخره ساختارهای طبقاتی در کشورها سکنی گزیده اند. کنترل مردان در سطوح مختلف باعث کاهش قدرت زنان در جوامع شده است.

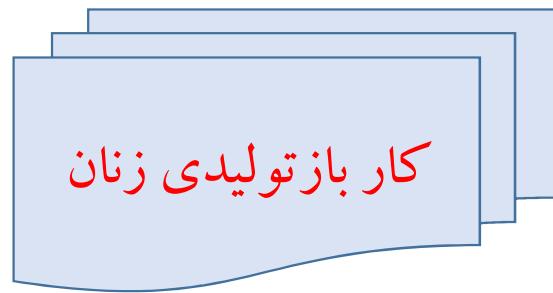
ساختارهای طبقاتی

- در این رابطه او یک قضیه بیان می کند: «هرچه زنان قدرت اقتصادی بیشتری داشته باشند، بیشتر قادر خواهند بود بر شکل های دیگر قدرت-سیاسی، ایدئولوژیکی و غیره- دسترسی پیدا کنند (ترنر، ۱۹۹۸، ۲۳۳)

• بلومربرگ تاکید می گذارد که در دوران انتقال قدرت اقتصادی از مردان به زنان، مردان احساس خطر می کنند و در نتیجه تلاش های زنان را سرکوب می کنند تا زنان قدرت برابر به دست نیاروند. اگر در این مرحله زنان مقاومت کنند و دوران انتقال را پست سر بگذارند، خط مشی های سیاسی علیه زنان به کنار گذارده یم شود و خشونت علیه زنان با تنبیه رو برو می شود. بنابراین به دست آوردن کنترل اقتصادی شرط لازم برای موقعیت برابر زنان در قشربندی اجتماعی است. اما زنان چگونه می توانند کنترل اقتصادی را به دست آورند.

به دست آوردن کنترل
اقتصادی

- به ظن ر او این امر رابطه متقیمی با تقاضا برای کار زنان دارد، از سوی دیگر، کار مولد زنان بستگی به کار باز تولیدی آنها دارد. مردان از وجود کار باز تولیدی زنان به عنوان بر سر راه کار مولد زنان استفاده می کنند (بلومبرگ، ۱۹۸۴)



• در جوامعی که کار زنان امیت پیدا می کند، زنان می توانند قدرت بیشتری بدست آورند. این اهمیت، در گرو مهارت تکنیکی و درجه خودمختاری کار زنان است. همچنین وابسته به اندازه سازمان است که زنان در آن کار می کنند. مسافا مربوط به این است که تا چه اندازه زنان می توانند در جهت منافع جنسیتی خود را سازماندهی کنند. و نهایتاً بستگی به این دارد که زنان چقدر می توانند در بازار کار با مردان رقابت کنند (ترنر، ۱۹۹۸، ۲۳۴)

مهارت تکنیکی

درجه خودمختاری کار

• از دیگر جامعه شناسانی که مساله جنسیتی را نظریه پردازی تضادی نموده اند می توان از ژانت سالتمن چافتز) نام برد. چافتز در «نظریه برابر جنسیتی» خود، سعی کرده نشان دهد که چگونه نیروهایی ابعت بقا نابرابری جنسیتی می شوند و چگونه می توان این نابرابری را برطرف کرد. به نظر او این دو امر دو روی یک سکه هستند. او بحث می کند که دو نوع نیرو باعث بقا یک نظام نابرابر جنسیت می شود: ۱- نیروهایی که اجباری هستند ۲- نیروهایی که داوطلبانه و کنش های انفرادی هستند. اگر چه این دو نیرو مرتبط به هم هستند، وی آنها را به طور مجزا تجزیه و تحلیل می کند.

• در رابطه با پایه های اجباری ناپرابری جنسیتی، چافترز بیان می کند قشربندی جنسیتی نهايٰتا مربوط به تقسیم کار اجتماعی در سطح کلان است. **در سطح کلان، همه امتیازهای ناشی از تقسیم کار به نفع مرد است.** بنابراین از بالا به پایین کنترل های اقتصادی و سیاسی به دست می افتد. این کنترل به سطوح خرد تسری می یابد و در نتیجه کلیه منابع اقتصادی و غیر اقتصادی به طور نامزونی بین زنان و مردان تقسیم می گردد . از اینجا است که تضاد بین زنان و مردان خود را نشان می دهد (ترنر، ۱۹۹۸، ۲۳۶)

- در رابطه با پایه های داوطلبانه نابرابری جنسیتی، چافترز بر این باور است که فرهنگ جامعه به گونه ای تفاوت های جنسیتی را توجیه می کند که برای افراد جوان در خانواده و اجتماع این تفاوت ها امری طبیعی به نظر می رسد و در نتیجه افراد و حتی زنان به شکل داوطلبانه این تفاوت ها را می پذیرند و بر اساس آن ها عمل می کنند (همانجا، ص ۲۳۷)

تفاوت های جنسیتی

- زمانی که چافتر می خواهد استراتژی نظری برای تغییر نابرابری جنسیتی عرضه کند، تاکیدش به چند هدف است:**نخست** تغییر در تقسیم کار جنسیتی. **دوم** گرفتن برتری قدرت از مرد در کنترل منابع، **سوم** تغییر تعاریف کلیشه ای ایدئولوژیکی و هنجاری نابرابریهای جنسیتی و **چهارم** کار روی فرایند هایی که باعث گرایشات، انتظارات و رفتار نابرابر مردان نسبت به زنان می شود. برای ایجاد تغییر، چافتر بر این باور است که باید روی متغیرهای جمعیتی، تکنولوژیکی، اقتصادی و سیاسی کار شود.

- نسبت سنی در جامعه باید به نفع مردان باشد. گسترش تکنولوژی های جدید باید به گونه ای باشد که زنان را از عرصه اشتغال به حاشیه ببرد. توسعه هر چه بیشتر اقتصادی، زنان را بیشتر به اشتغال و می دارد و تقاضا برای کار زنان بیشتر می شود. هر چه تداوم تضاد بیشتر بادش، قدرت مردان برای جلوگیری از تقسیم قدرت با زنان بیشتر خواهد شد.

- چافتر بر این باور است که نخبگان در رابطه با تغییر نابرابر جنسیتی به **دو دسته** تقسیم می شوند: دسته اول آنهایی که ورود زنان به عرصه قدرت بیشتر سعی می کنند زنان را به جبهه خود بیاورند. چافتر هشدار می دهد که زنان باید آئت دست نخبگان شوند و به نفع آنها حرکت کنند. به نظر وی فرایند های صنعتی شدن، شهری شدن گسترش طبقه متوسط باعث کاهش نابرابری های جنسیتی می شود و زنان باید از این پدیده ها به نفع خود استفاده کنند (چافتر، ۱۹۹۰)

کاهش نابرابری های
جنسیتی

- در یک جمع بندی از نظریه های عرضه شده در زمینه **تضاد جنسیتی** می توان بیان کرد که عوامل متعدد اقتصاد سیاسی جامعه، زمینه ساز نابرابری های جنسیتی در نظر گرفته شده است. در چارچوب این بستر است که شرایط علی اساسی، نابرابری های جنسیتی را به وجود می آورند. نابرابری های جنسیتی زنان را از دسترسی به منابع موجود در اجتماع به دور نگه می دارد.

- حاصل از این محرومیت عیان شدن تضاد بین زنان و مردان و در نتیجه مبارزه و بروز شکل های مختلف جنبش زنان است. برخی از این جنبش ها به صورت خودجوش و برخی دیگر بسیار سازمان یافته خواهند شد.

نتیجه گیری

1

- از بررسی های مقاله حاضر چند نتیجه به دست می آید. **نخست** این که نظریه های تضاد در جامعه شناسی از ابتدای پیدایش جامعه شناسی وجود داشته اند و به سخن دیگر همزاد با جامعه شناسی می باشد. از آن جا که معمولاً مارکس، زیمل و وبر را جزء بنیان گذاران جامعه شناسی در نظر می گیریم، ملاحظه می گردد که این سه جامعه شناس کلاسیک بزرگ در نظریه پردازی های خود اصول اولیه تضادگرایی را پایه ریزی کرده اند.



مارکس و زیمل و وبر

- در همین راستا اصول مدل‌ها و کلا نظریه‌های تضاد آن‌ها آن دقر علمی و قویاست که تاثیرات شگرفی بر جامعه شناسان بعد از آنها نهاده است. عده‌ای به دنبال پیگیری اصول نظری مارکس بودند و نظریه‌های جدیدی در جامعه شناسی تضاد عرضه کردند. برخی دیگر نظریه‌های زیمل را پسندیدند و به سبک و سیاق وی پدیده‌های اجتماعی را تفسیر و تبیین کردند و در نتیجه شاخه‌ای جدید و متفاوت در مکتب تضاد به وجود آورdenد

پدیده‌های اجتماعی

- و بالاخره عده ای دیگر بر آن شدند که کمبودهای نظریه های تضاد مارکس را با استفاده از نگرش تضاد باوری و بری بطرف نمایند، لذا شیوه ای نوین در مکتب تضاد تاسیس نمودند.
- **دومین نتیجه ای** که می توان گرفت این است که در ابتدای پیدایش نظریه های جدید تضاد، جامعه شناسان با اصول اولیه مارکس، زیمل و ویر موافق بودند، اما از سوی دیگر بر این باور بودند ه شرایط اجتماعی دوران معاصر تا حدودی نسبت به نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی عوض شده است و در نتیجه در نظریه پردازی جدید باید شرایط جدید و پیچیده را هم در نظر گرفت و نظریه تضاد عرضه کرد.



دارندورف

• برای نمونه، دارندورف نشان داده است که تنها مالکیت و عدم مالکیت نیست که عامل اصلی تضاد در نظام های اجتماعی است بلکه عوامل دیگری هم (مثلًا جایگاه فرد در سلسله مراتب بوروکراسی) موثرند که در قرن ۱۹ میلادی به گستردگی امروز نبوده اند لذا از اهمیت برخوردار نبوده است. یا این که کوزر ملاحظه می کند که تنها **جنبه های مخرب تضاد** نیست که در جوامع وجود دارد، بلکه تضاد می تواند به صورت یک عامل دارای کارکردهای مثبت و منفی در نظر گرفته شود.

3

• **نتیجه سوم** این است که در به کارگیری اصول تضاد برای پیان روابط اجتماعی می‌توان به زندگی روزمره مردم توجه کرد و روابط رو در رو را در نظر گرفت و به دنبال آن بود که چه عواملی در سطح خرد منجر به بروز تضاد در بین افراد می‌شود. جامعه شناسی می‌تواند روابط متضاد در درون و بین گروه‌های اجتماعی در سطح خرد را نظریه بندی کند و اصول نظری مختص فرهنگ‌های خاص را عرضه کند.

- لزومی ندارد جامعه شناسان، نظریه های تضاد جهان شمول در سطح کلان را برای نظام های اجتماعی وسیع را ارائه دهند. سازمان های اجتماعی تشکیل دهنده جوامع را باید در نظر گرفت و روابط درون سازمانی و برون سازمانی را تحلیل نمود و در این تحلیل توجه خاصی به عناصر تضادزا داشته باشیم.

نظام های اجتماعی وسیع

4

• **چهارمین نتیجه** این است که پدیده هایی ناشی از تضاد در جوامع متضاد رخ می دهد که از یک سو شباهت هایی با یکدیگر دارند و از سوی دیگر دارای ویژگی های خاص خود هستند. برای نمونه انقلاب به عنوان یک پدیده فراگیر در زمان ها و مکان های متفاوت رخ می دهد که عمدتاً در اثر وجود تاضادهایی بین گروه های درگیر در یان پدیده است.

• عده ای از جامعه شناسان بر این باورند که یک عامل در همه این پدیده ها مشترک است و آن وجود تضاد به عنوان موتور محرک انقلابات است، اما از سوی دیگر هر انقلابی دارای مختصات معینی است که آن را از دیگر انقلابات متفاوت می کند. **وظیفه اصلی جامعه شناس تاریخی- تطبیقی** آن است که با بررسی شرایط عینی و تجربی جوامعی که انقلاب در آن رخداده است، اصول مشترک تضاد را استخراج نموده و وجوه تفاوت انقلابات را عرضه کنند. در این راستا باید جانب احتیاط را رعایت نموده و اصول جهان شمول برای انقلابات عرضه نکرد.

5

• **نتیجه پنجم** این است که نظام اجتماعی در عصر حاضر در سطوح خرد و کلان از یک پیچیدگی خاص و در عین حال یک یگانگی برخوردار است که مبتنی بر روابط متضاد بین اجزاء تشکیل موقعیت های طبقاتی متضاد است. انچه مسلم است این که تضاد جزء ذاتی روابط بین این طبقات است و باید در بررسی نظام های اجتماعی مد نظر قرار گیرد.

- در سطح کلان، یک نظم اجتماعی یگانه ای به صورت سلسله مراتبی به وجود آمده که در ان روابط متضادی بین کشورها و بر سر منابع و مراتبی را استثمار و استعمار می کنند، نابرابری و تضاد پایدار است اما از سوی دیگر، وجود کشورها در بین دو قطب استثمار گر و استثمار شونده، امید بخش پیوستن نهایی همه کشورها به کمپ سرمایه داری در نظام جهانی و بالاخره مهیا شدن شرایط برای واژگونی این نظام نابرابر است. به عبارت دیگر، تضاد موجود در نظام جهانی تنها در صورت یک دست شدن نظام از بین خواهد رفت.

تضاد موجود در نظام جهانی

• آخرین نتیجه‌ای که تعدادی از جامعه شناسان متوجه شدند که نظریه پردازان تضادگرا یک مساله بسیار مهم در بیان نابرابری‌های اجتماعی را فراموش کرده‌اند. از آن جا که زنان نیمی از جمعیت جوامع را تشکیل می‌دهند و تقریباً در همه جوامع تحت سلطه مردان می‌باشند، نابرابری جنسیتی موجود مورد توجه قرار نگرفته است. این جامعه شناسان بر این باورند که رابطه بین زنان و مردان را فقط با **اصول تضاد** می‌توان تبیین کرد. نکته جالب در رابطه با آنها این است که از یک طرف می‌توان ماهیت رابطه را کشف کرد و از طرف دیگر راهکارهای علمی برای تغییر آن عرضه نمود و نظریه‌های تضاد را به صورت کاربردی ارائه کرد.

• در یک جمع بندی نهایی، نظریه های تضاد از آغاز پیدايش تا به **امروز از یک سطح انتزاعی کلان به یک سطح تجربی کاملاً کاربردی** طی طریق نموده است. امروز، تنوع در نظریه های تضاد خود تبدیل به یک راه حل برای شناخت و رفع روابط تضاد گونه شده است و سازمان ها و گروه های اجتماعی می توانند از آن به عنوان ابزاری در رفع موانع بر سر راه مقاصد خود استفاده کنند.

